

مردمی که در میان جماعت قرار می‌گیرند، عقلانیت و خودآگاهی خویش را تسلیم نمی‌کنند بلکه خویش را بر حسب اطرافیان خود در آن بحبوحه تعریف می‌کنند.

رفتار افرادی که عضو جماعتی هستند از سر دیوانگی نیست؛



شورش¹ — بیشتر و بهتر از هر چیز دیگر، روان‌شناس آماتور درون هم ما را فعال می‌کند. مثلاً ببینید در اگوست ۲۰۱۱، پس از گشته شدن مارک داگان مرد ۲۹ ساله اهل تاتنهام در حومه لندن به دست پلیس، چه شد. هزاران نفر به خیابان‌های لندن و سایر شهرهای انگلیس ریختند که وخیم‌ترین ناآرامی مدنی انگلستان طی یک نسل گذشته را رقم زد. پس از حدود شش روز خشونت و خرابکاری که پلیس بالاخره نظم را برقرار کرد، همه‌کس از نخست‌وزیر دیوید کمرون تا ستون‌نویس‌های روزنامه‌های تمام جناح‌های سیاسی آن بی‌فکری جنون‌آمیز را تقبیح کردند. انگار باورش‌ناپذیر می‌شد که فقط یک قتل، هر قدر هم هولناک بوده باشد، بتواند چنان آتشی به پا کند. محبوب‌ترین نظریه این بود که شورشیان، زمام خودآگاهی و عقلانیت‌شان را به دست ذهنیت و طرز فکر جماعت² سپرده بودند.

از زمان انقلاب فرانسه و یورش به باستیل، همین نگاه به رفتار جماعت غالب بوده است. گابریل تارد، جرم‌شناس فرانسوی قرن نوزدهم، حتی متمدن‌ترین جماعت‌ها را به «کرمی هیولوار» تشبیه می‌کرد که «قدرت تشخیصش بخش و پلا است و بنا به آنچه مغزش دیکته کند، با حرکاتی بی‌نظم عمل می‌کند». گوستاو لوبون، روان‌شناسی اجتماعی هم‌عصر تارد، رفتار جماعت را با وصف «فلج مغزی» تبیین می‌کرد: فرد که توسط گروه هیپنوتیزم شده است، بردگی تکانه‌های ناخودآگاه می‌شود. او در سال ۱۸۹۵ نوشت: «این فرد دیگر خودش نیست، بلکه یک آدم‌واره شده که اراده‌اش دیگر او را هدایت نمی‌کند. او در خلوت خویش شاید فرد فرهیخته‌ای باشد؛ ولی در میان جماعت، وحشی است... یک دانه ماسه میان سایر دانه‌های ماسه، که باد به میل خود تکانشان می‌دهد».

این هنوز هم نگاه غالب به رفتار جمعیت آشفته³ است، اما از قضا غلط است. در سال‌های اخیر، روان‌شناسان اجتماعی دریافته‌اند مردمی که در میان جماعت قرار می‌گیرند، عقلانیت و خودآگاهی خویش را تسلیم نمی‌کنند، بلکه خویش را بر حسب اطرافیان خود در آن بحبوحه تعریف می‌کنند. یعنی هویت اجتماعی‌شان است که نحوه رفتارشان را مشخص می‌کند.

رفتار افرادی که عضو جماعتی هستند از سر بی‌فکری یا دیوانگی نیست بلکه با افراد پیرامون خود همکاری می‌کنند. عقل از سرشان نرفته بلکه با قصد عقلانی کامل عمل می‌کنند

استفن رایشر، روان‌شناس اجتماعی در دانشگاه سنت اندروز، می‌گوید این الگو از رفتار جماعت با تک‌تک نمونه‌های بی‌نظمی عمومی در سه دهه اخیر که داده‌هایشان جمع‌آوری شده است جور در می‌آید. همچنین این الگو با جامع‌ترین تحقیقی که تا کنون درباره ناآرامی شهری انجام شده، همخوانی دارد: گزارش کمیسیون کیرنر درباره شورش‌های تژادی شهری در لس‌آنجلس، شیکاگو، نیوارک و سایر شهرهای ایالات متحده در بازه سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷. شاید جدی‌ترین نمونه این شورش‌ها در جولای ۱۹۶۷ در شهر دیترویت رخ داد، پس از آنکه پلیس به یک میخانه بی‌مجوز یورش بُرد و صدها نفر از مشتریان و ساکنان محلی به نشان اعتراض در خیابان‌ها جمع شدند. پس از چهار روز خشونت میان جماعت و مأموران قانون، ۴۳ نفر کشته، ۱۱۸۹ نفر

مجروح و بیش از ۲۰۰۰ ساختمان مخروبه به جا ماند.

گزارش کِرنر چنین نتیجه گرفت که عامل کلیدی در پس پردۀ این ناآرامی (وخیم‌ترین نمونه در ایالات متحده پس از جنگ داخلی این کشور)، محرومیت گسترده میان اجتماع‌های سیاه‌پوست بود. احتمال بیکار بودن سیاه‌پوستان دو برابر سفیدپوستان بود و احتمال اینکه زندگی‌شان در فقر بگذرد تقریباً چهار برابر. همچنین این گزارش اشاره می‌کرد که شورشیان، به طور متوسط، تحصیل‌کرده‌تر از متوسط افراد اجتماعشان بودند، و از لحاظ اجتماعی ادغام‌شده‌تر، و احتمال اینکه سابقاً کفتری داشته باشند کمتر بود. این گزارش نتیجه می‌گرفت که: «گویا شورشیان دنبال مشارکت بیشتر و کامل‌تر در نظم اجتماعی و بهره‌مندی از آن مزایای مادی بودند که اکثر شهروندان آمریکایی دارند. آن‌ها سیستم آمریکایی را رد نمی‌کردند، بلکه مشتاق بودند در آن سیستم جایگاهی برای خودشان بیابند».

این نکات با نظریۀ رایج‌تر جور درمی‌آید. او می‌گوید رفتار افرادی که عضو جماعتی هستند از سر بی‌فکری یا دیوانگی نیست، بلکه با افراد پیرامون خود همکاری می‌کنند. عقل از سرشان نرفته است، بلکه با قصد عقلانی کامل عمل می‌کنند. در لندن، آن چیزی که اگر نه هم شورشیان، حداقل بسیاری از آن‌ها را برانگیخت، احساس مشترک ظلم‌دیدگی از رفتار پلیس در ماه‌ها و سال‌های قبل با اجتماعشان بود، به‌ویژه تعدد دفعاتی که پلیس بی هیچ دلیل موجهی مردان جوان سیاه‌پوست را در کوچه و خیابان متوقف و بازرسی می‌کرد. وقتی شورش آغاز شد، بسیاری از افراد احساس می‌کردند که در مقام یک گروه ناراضی می‌توانند به یک آرمان مشروع پیوندند.

خطاست که تقصیر فاجعه‌هایی که میان جماعت‌ها رخ می‌دهند را بر گردن رفتار جماعت بیاندازیم. در اغلب موارد، مسأله اصلی عبارت است از سازمان‌دهی ضعیف (ازدحام شدید مردم در یک نقطه) یا طراحی نامناسب مکان

جالب آنکه این مدل توضیح می‌دهد چرا جماعت‌ها وقتی که در وضعیت‌های اضطراری قرار می‌گیرند، رغبتی ندارند که وحشت‌زده شوند، و لذا در معرض خطر بیشتری قرار می‌گیرند. وقتی هواپیماهای ربوته‌شده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به برج‌های مرکز تجارت جهانی در نیویورک خوردند، اکثر افراد داخل آن برج‌ها به‌جای آنکه سراغ نزدیک‌ترین خروجی بروند، اهمال کردند. حتی آن‌هایی که توانستند فرار کنند، به طور متوسط شش دقیقه صبر کردند تا سراغ پله‌ها بروند. تعدادی حدود نیم‌ساعت معطل ماندند چون منتظر اطلاعات بیشتر بودند، وسایلشان را جمع می‌کردند تا با خود ببرند، به دستشویی می‌رفتند، ایمیل‌های خود را تمام می‌کردند یا تماس تلفنی می‌گرفتند.

همچنین به گفتۀ محققان، مسافران در تصادفات از آن رو می‌میرند که سعی نمی‌کنند بیرون بیایند. مثلاً آتش‌سوزی هواپیما در فرودگاه منچستر انگلستان در ۲۲ اگوست ۱۹۸۵ را ببینید که ۵۵ نفر جان دادند چون میان شعله‌ها در صندلی‌هایشان ماندند. جان لیچ که در دانشگاه اوسلو به مطالعۀ روان‌شناسی فاجعه می‌پردازد، می‌گوید شاید بتوان تقصیر را به گردن حس مشترک بهت انداخت. خلاف این باور رایج که جماعت‌ها در شرایط اضطراری وحشت‌زده می‌شوند، گروه‌های بزرگ بیشتر به سمت دسته‌های بزرگ‌تر میل دارند تا کوچک‌تر، چون نقشه ریختن برایشان زمان‌بتر می‌شود.

این فهم جدید از پویایی‌های جماعت‌های انسانی، به مقامات اروپا کمک کرده است تا قواعد مدیریت جماعت را از نو بنویسند. در شرایط اضطراری، افراد تشویق می‌شوند که از جاذب‌های حس رضایتمندی به وضع خویش پرهیزند و به نقش‌های فرار بیاندیشند. به همین ترتیب، نیروهای پلیس آموزش می‌بینند تا رویکردی حساس‌تر و ارتباط‌گیرانه‌تر به جماعت‌های بزرگ داشته باشند. اگر سرچشمه رفتار جماعت همانا هنجارهای اجتماعی اکثریت باشد، نه اقدامات یک مُشت مجرم، آنگاه اعزام تیم‌های ضدشورش لابد وضع را وخیم‌تر می‌کند چون با همه مثل افراد خاصی برخورد می‌نماید. آن‌هایی که خاصی تلقی شده‌اند نیز لابد مقابله به مثل می‌کنند، و خشونت از کنترل خارج می‌شود.

کلیفورد استات، پژوهش‌گر دانشگاه لیدز، انگیزه‌بخش این تغییرات بوده است. استات در عمدۀ تحقیقاتش خود را میان جماعت‌ها جا داده است (خصوصاً با هواداران فوتبال انگلستان در بازی‌های دور از خانه) و کردار آن‌ها را ثبت و ضبط کرده است. او با یک ضبط‌صوت در جیبش، در برخی از مهم‌ترین پرده‌های خشونت فوتبالی در اروپا که شامل هواداران انگلیسی می‌شده حضور داشته است، از جمله مسابقات نهایی جام جهانی در ایتالیا در ۱۹۹۰ و فرانسه در ۱۹۹۸. او تقریباً هیچ تردیدی ندارد که بهترین راه برای فهم اکثر موارد خشونت فوتبالی آن است که از دریچۀ هویت‌های گسترده‌تری جمع می‌شود به آن‌ها نگاه کنیم، نه نوجهایی بی‌فکر که تابع یک اقلیت اوپاش فوتبالی‌اند. مثلاً در رقابت‌های ایتالیا و فرانسه، اکثریت قاطع هواداران انگلیسی در ابتدا آرام بودند ولی وقتی این حس در آن‌ها شکل گرفت که مأموران پلیس محلی به طور خاص حامیان انگلستان را هدف گرفته‌اند، دسته‌جمعی آهنگ دیگری پیش گرفتند. به همین منوال، هواداران اسکاتلندی فوتبال نیز علی‌رغم آنکه در نوشیدن زیاده‌روی می‌کنند به ندرت مشکل درست کرده‌اند چون عدم‌خشونت بخشی از هویت ایشان شده است. هواداران اسکاتلندی با پرهیز از مناقشه، خودشان را از هواداران انگلیسی متمایز می‌کنند و حتی کسی را که در زمرۀ آن‌ها باشد و به پرخاش روی بیاورد تنبیه می‌کنند.

استات و همکارانش پیش از رقابت‌های قهرمانی فوتبال اروپا که قرار بود در سال ۲۰۰۴ برای اولین بار در پرتغال برگزار شود، پژوهش‌های خود را به پلیس امنیت عمومی پرتغال ارائه کردند. آن‌ها به این نیرو توصیه کردند تاکتیک‌های ضدشورش را که در اکثر رقابت‌های قبلی استفاده می‌شد کنار بگذارند، و رویکردی کم‌سروصداتر و قاطع اما دوستانه اتخاذ کنند. پرتغالی‌ها هم استقبال کردند. آن‌ها یک برنامه آموزشی تدارک دیدند تا مطمئن شوند هم افسران پلیس آن نظریه را فهمیده‌اند و می‌دانند آن مفهوم را چطور به قالب رفتار پلیسی غیرمقابله‌ای درآورند. در نتیجه، در مسابقه‌های انگلستان در رقابت‌های یورو ۲۰۰۴ تقریباً هیچ خبری از بی‌نظمی نبود.

امروزه چارچوب رفتار پلیس در تمامی مسابقات یوفا همین الگوی هویت جمعی از رفتار جماعت است. (اما کماکان این الگو در روسیه و اروپای شرقی هرازگاه پیاده می‌شود). اسکات هم‌اکنون مشغول کار است تا این الگو را در قلمروهای فراتر از فوتبال پیاده کند. در سال ۲۰۰۹، سربازرس ملکه در کنستابلوری که بازررس مستقل پلیس انگلستان است، از استات خواست گزارشی بنویسد که نشان دهد روان‌شناسی جماعت چطور در عرصۀ برخورد عمومی پلیس پیاده می‌شود. سربازرس تعداد

زیادی از توصیه‌های او را به کار بست. یک نتیجه این روند، تشکیل واحدهای هماهنگی در لندن و نقاط دیگر بوده است که افسرانی را با یونیفورم‌های متمایز میان جماعت‌های معترض می‌فرستند تا با آن‌ها تماس بگیرند؛ یعنی خلاف ظن برخی کنشگران، برای جاسوسی میان آن‌ها نمی‌روند. علی‌رغم اینکه اعتبار پلیس لندن پس از شورش‌های ۲۰۱۱ لکه‌دار شده بود، افسران هماهنگی در طول مسابقات المپیک ۲۰۱۲ لندن ۵۰ بار به کار گرفته شدند و موفق هم بودند. سال‌ها تحقیق میدانی به استات، رایشر و سایر روان‌شناسان اجتماعی آموخته است که عقلانیت بی‌فکر نه تنها میان جماعت‌ها نادر است، بلکه وقتی جانمان در خطر باشد همکاری و نوع‌دوستی به رفتار رایج تبدیل می‌شوند. در ساعت شلوغ صبح ۷ جولای ۲۰۰۵ که تندروهای اسلام‌گرا چهار بمب در سیستم ترابری لندن منفجر کردند که به کشته شدن ۵۲ نفر و مجروح شدن بیش از ۷۷۰ نفر منجر شد، داستان‌های چشم‌گیری از رفتارهای مفید در میان خونریزی و آشوب شنیده شد. در تونل‌های تاریک و دوده‌گرفته زیرزمینی، جایی که صدها نفر گرفتار شده بودند بی‌آنکه بدانند آیا کسی برای نجات‌شان می‌آید یا نه، وحشت چندانی در کار نبود و به تعبیر یکی از بازماندگان این حس عمومی برقرار بود که: «ما همه سوار یک کشتی هستیم».

می‌بینی که ترس دود می‌شود و به هوا می‌رود، این سرخوشی را می‌بینی، چون آدم‌های زیادی با تو هستند؛ مردم بهترین نسخه‌های خودشان را به نمایش می‌گذارند

در دانشگاه ساسکس، محققان به رهبری جان دروری که روان‌شناس اجتماعی است، اصطلاح «تاب‌آوری دسته‌جمعی» را ابداع کرده‌اند: این اصطلاح به معنای نگرش کمک متقابل و اتحاد در بحبوحه خطر است که نشان می‌دهد جماعت‌ها در شرایط دشوار اغلب چگونه رفتار می‌کنند. نمونه‌های مستند متعددی از این پدیده وجود دارد. در سال ۲۰۰۸، تیم دروری با بازماندگان ۱۱ فاجعه‌ای که طی چهل سال گذشته رخ داده بودند مصاحبه کرد، از جمله فاجعه استادیوم فوتبال هیلزبورو در سال ۱۹۸۹ که ۹۶ هوادار لیورپول پس از گرفتار شدن در ازدحام سکوها جان باختند، و بمب‌گذاری ارتش جمهوری خواه ایرلند در سال ۱۹۸۳ که شش نفر را در منطقه هارودز در لندن کشت. در هر یک از این موارد، اکثر مصاحبه‌شوندگان تعریف می‌کردند که در طول بحران حس قدرتمند باهم بودن، و میل به کمک به غریبه‌ها، را احساس می‌کردند. دروری می‌گوید بدون این نوع همکاری، آمار تلفات می‌توانست بسیار بالاتر باشد. او جماعت‌ها را «چهارمین سرویس اضطراری» می‌داند، که صدالبته پلیس غالباً در این دیدگاه با او هم‌رأی نیست. از نظر دروری، خطاست که تفصیر فاجعه‌هایی که میان جماعت‌ها رخ می‌دهند را بر گردن رفتار جماعت بیاندازیم. در اغلب موارد، مسأله اصلی عبارت است از سازمان‌دهی ضعیف (ازدحام شدید مردم در یک نقطه) یا طراحی نامناسب مکان.

دروری توضیح می‌دهد که بحران، حتی یک بحران کوچک مثل از کار افتادن قطار در یک تونل، از دل آن چیزی که «تجمع غریبه‌ها» بود «جماعتی حول یک عامل روان‌شناختی» می‌سازد. ناگهان احساس می‌کنید سرنوشت مشترکی دارید و دامن منفعتان از حالت شخصی به حالت گروهی درمی‌آید.

یکی از بازمانده‌های تراژدی هیلزبورو می‌گوید: «به نظرم همه قبول داشته باشند که دیگر نمی‌شد به تک‌تک آن آدم‌ها برچسب هوادار فوتبال زد. فکر نمی‌کنم کسی بود که آن جمعیت را به هواداران لیورپول و هواداران ناتینگهام فارست تقسیم کند... آدم‌ها دیگر هواداران فلان یا بیسار تیم فوتبال نبودند، و فقط آدم بودند».

این حس باهم بودن و شکستن موانع و سدّها یکی از آن تجربه‌های جماعت است که بسیار گزارش شده است. در میان جماعتی که حول یک عامل روان‌شناختی پدید می‌آید، اغلب احساس رضایت و بهبود روحیه می‌کشد. در مصاحبه با مردم پس از انقلاب مصر در سال ۲۰۱۱، اغلب از شرکت‌کنندگان می‌شنیدم که روزهای اعتراض در میدان تحریر قاهره بهترین ایام زندگی‌شان بوده است. محمد یحیا، روزنامه‌نگار و خبرنگار علمیه من گفت: «انقلاب بزرگ‌ترین رویدادی بود که در زندگی‌ام از سر خواهم گذراند». با اسم فتحی، یکی از جوانان سازمان‌دهنده که به هماهنگ‌سازی اعتراضات اولیه کمک می‌کرد، گفت: «یک تگه بهشت بود. دیگر کسی در این خیال نبود که مسلمانان یا مسیحی، فقیری یا پولدار».

اورسولا لیندسی، روزنامه‌نگار مستقر در قاهره، این‌طور تعریف می‌کند: «همین‌که آن جماعت را می‌دید، احساس می‌کردی جریان همراه توست. احساس می‌کردی جای درستی هستی. موجب می‌شد مردم احساسی عالی داشته باشند. مردم سرمست آن اتفاق بودند چون می‌دیدند بخشی از این گروه عظیم شده‌اند. یک تجربه بی‌کران، ذهن‌گشا، دلگرمی‌بخش بود. می‌دید که ترس دود می‌شود و به هوا می‌رود، این سرخوشی را می‌دید، چون آدم‌های زیادی با تو بودند. آن روز از بهترین خصایل مردم رونمایی کرد. مردم بهترین نسخه‌های خودشان را به نمایش گذاشتند».

این ایده که در میان جماعت ما شاید بهترین نسخه‌های خودمان را به نمایش بگذاریم، مغایر با آن دیدگاه رایج است که از زمان انقلاب فرانسه غالب بود. اما علم پشتیبان این ایده است: از انسجام جماعت‌های فوتبالی تا هم‌نوع‌دوستی قربانیان فاجعه‌ها و همبستگی انقلابیون، شواهدی که حاکی از سلامت عقل و صمیمیت جماعت‌هاست کمرشکن شده‌اند.

پی‌نوشت‌ها:

• این مطلب را مایکل باند نوشته است و در تاریخ ۱۵ مه ۲۰۱۴ با عنوان «The crowds of intimacy» در وب‌سایت منتشر شده است.

• مایکل باند (Bond Michael) ژورنالیستی است که درباره روانشناسی رفتار اجتماعی می‌نویسد. باند شش سال دبیر ارشد در دانشگاه لندن بوده است و علاوه بر آن نوشته‌های روزنامه‌نگارانه‌اش در طیف گسترده‌ای از مجلات و وب‌سایت‌ها منتشر شده است. باند در سال ۲۰۱۵ برای نگارش کتاب «The Power of Others: Peer Pressure, Groupthink, and How the People Around Us Shape Everything We Do» برنده جایزه کتاب سال انجمن روانشناسی انگلیس شده است.

- riot¹
- crowd²
- Mob behaviour³

منبع | ترجمان

ترجمه | محمد معماریان

برچسب‌ها: [اعتراض](#) [1]
[فرهنگ](#) [2]